

سیاست‌های مذهبی وزیران سنی مذهب فاطمیان: انگیزه‌ها، اهداف و راهبردها

علیرضا اشتری تفرشی^{۱*}، احمد بادکوبه هزاوه^۲
^۱استادیار دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره) - دانشیار دانشگاه تهران
 (تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۸/۲ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۱۲/۱۵)

چکیده

در نیمه دوم سده ششم هجری، در حالی که خلافت شیعی فاطمیان در مصر ضعیف‌ترین دوران حیات سیاسی خود را سپری می‌کرد، زنجیره‌ای از سیاستمداران سنی موفق شدند بارها به مقام بسیار مهم وزارت دست یابند. اینان که التزام و وابستگی فراوانی به اندیشه خلافت سنی عباسیان در بغداد داشتند و سرانجام نیز توانستند خلافت فاطمی را سرنگون سازند، مجبور بودند در راه بقای سیاسی و نیز هر چه ضعیف‌تر کردن رقیبان خود، سیاست‌های مشابه و ویژه‌ای را دنبال کنند که از مهم‌ترین آنها یک رشته سیاست‌های مذهبی بود. در صدر این سیاست‌های مذهبی بهره‌گیری سیاسی - اجتماعی از نفوذ عده‌ای از عالمان نامدار و ایجاد رابطه مثبت و دوسویه با آنها و نیز تلاش برای ایجاد زمینه مناسب فکری، اعتقادی و اجتماعی برای کسب قدرت بود. بررسی روابط محکم و هدفمند این سیاستمداران و آن عالمان مهم‌ترین جنبه‌های چگونگی قدرت یافتن تسنن در مصر و پیدایش زمینه‌های مناسب برای به قدرت رسیدن ایوبیان را روشن می‌سازد.

کلید واژه‌ها: فاطمیان، ایوبیان، وزیران سنی، سیاست مذهبی، عالمان دینی، مدرسه.

طرح مسأله

بررسی سیاست‌های مذهبی حکومت‌های اسلامی یکی از مهم‌ترین حوزه‌های پژوهش در تاریخ اسلام است و جایگاه مناسبی را در مبحث تاریخ تمدن اسلامی از آن خود کرده است، چرا که در بسیاری از موارد، نهادها و مؤسسات اجتماعی وسیله‌ای برای انجام سیاست‌های مذهبی حاکمان مسلمان بوده‌اند. این پژوهش بر آن است تا به سیاستی

مذهبی که در اواخر عصر فاطمی و ابتدای عصر ایوبی از سوی چند تن از سیاستمداران سنی مصر در آن سرزمین به اجرا درآمد، پردازد. این سیاست همانا استفاده از برخی از علمای برجسته (نخبگان) برای تأثیر نهادن بر نظام آموزشی مصر و رسیدن به فضای فکری - عقیدتی مطلوب این دسته از سیاستمداران سنی در آن سرزمین بود.

مدعای ما در این پژوهش این است که «سیاستمداران سنی مصر در اواخر عصر فاطمیان برای به قدرت رساندن مجدد تسنن در آن سرزمین، به فضای فکری - عقیدتی مناسبی که بتواند به وسیله نظام آموزشی آن روزگار فراهم آید، نیازمند بودند و در این راه از پرورش یافتگان مدارس نظامیه که برای مبارزه با دشمنان تسنن آموزش مناسب دیده و تجربه کافی اندوخته بودند، به خوبی بهره بردند».

وضع سیاسی آخرین سالهای خلافت فاطمی و اقتدار وزیران سنی مذهب فاطمیان

در نیمه دوم سده پنجم هجری، خلافت فاطمیان دچار بحران شد (نک: ابن صیرفی، ۷۱؛ نیز: *تاریخ الخلفاء*، ج ۱، ص ۴۲۷-۴۸۷ ق) برای رفع این مشکل دست به اقداماتی زد که در صدر آن تکیه بر نیروی نظامی ارامنه مسیحی و استبداد نظامی آنان بود (نک: ابن اثیر، ۴۰۱/۸، ۴۹۶؛ مؤید فی الدین شیرازی، ۸۴). بدین ترتیب بدرالجمالی ارمنی به مقام وزارت رسید (ابن اثیر، همانجا) و از این پس تا پایان حکومت فاطمیان به دلیل تضعیف موقعیت سیاسی شخص خلیفه، وزیر عملاً امور مصر را برعهده گرفت (نک: ابن خلکان، ۴۴۸/۲-۴۵۱؛ مناوی، ۴۳؛ نیز: *تاریخ الخلفاء*، ج ۱، ص ۴۳۳-۴۳۴). این امر سبب بروز انواع جدالهای سیاسی و نظامی برای کسب مقام وزارت شد. وزرا چندان قدرت یافتند که کلی‌ترین تصمیمات برای اداره مصر را اتخاذ کنند (همانجاها) و سرانجام نیز آخرین ایشان یعنی صلاح‌الدین ایوبی بود که تصمیم به انحلال کامل خلافت شیعی فاطمیان و الحاق مجدد مصر به قلمرو خلافت عباسیان گرفت و خود با حکم خلیفه بغداد، سلطان آن دیار شد (درباره فعالیت صلاح‌الدین در مصر برای نمونه، نک: *تاریخ الخلفاء*، ج ۱، ص ۴۳۳).

در جدال بر سر کسب مقام وزارت، دو جریان اصلی قابل تفکیک و بازشناسی است: یکی سیاستمداران سنی مصر که نمایندگان اکثریت جامعه آن کشور بودند و از ایشان چهار تن یعنی رضوان بن ولّخشی، علی بن سلّار، شیرکوه و صلاح‌الدین به وزارت

رسیدند. در میان ایشان وجوهی مشترک چون دل‌بستگی آشکار به قدرت یافتن جامعهٔ تسنن و ارزش نهادن به اعتقادات تسنن (از جمله مشروعیت خلافت عباسیان) و بی‌اعتقادی به مشروعیت خلافت فاطمیان اسماعیلی مذهب، به خوبی نمایان بود (برای برخی از مثالهای تاریخی نک: ادامه همین مقاله) و بدین ترتیب به وزارت رسیدن هر یک از این افراد را باید نشانهٔ ضعف شدید حکومت فاطمی دانست، و گرنه به روزگار اقتدار فاطمیان چنین وزرایی که آراء آشکارا ناموافق با اساس خلافت فاطمی داشتند، هرگز نمی‌توانستند حتی به مقاماتی کم‌اهمیت‌تر از وزارت دست یابند؛ اما دیگر جریان مدعی وزارت را آرامنهٔ مسیحی و سپس برخی شیعیان اسماعیلی مذهب تشکیل می‌دادند که از نظر اعتقادی هیچ نظر منفی نسبت به ماهیت خلافت فاطمیان نداشتند و از همین روی، مورد حمایت خلفای فاطمی بودند (برای روابط محکم خلفای فاطمی و سران سیاسی - نظامی ارمنی نک: [http://www.iranicaonline.org/articles/iran-1000-1071](#)).

اولین دخالت رسمی جبههٔ تسنن در جدال قدرت در عهد خلافت حافظ فاطمی (۵۲۶-۵۴۴ ق) رخ داد. بهرام ارمنی در ۵۲۹ ق به وزارت رسید و از همان ابتدا رضوان بن ولخشی در برابر سیاست‌های بهرام که مورد حمایت خلیفهٔ فاطمی نیز بود، بیرق مخالفت برافراشت و این امر حمایت جامعهٔ تسنن و امیران و والیان سنی از رضوان را به همراه آورد و این‌چنین بود که او علیه بهرام وارد نبرد نظامی شد و با تسخیر قاهره او را متواری کرد و خود به وزارت رسید (ابن‌میسر، ۷۹-۸۰؛ ابن‌ظافر، ۹۷-۹۸؛ ذهبی، سیر اعلام/النبلاء، ۲۰/۴۰۳). وزارت رضوان روی آرامش به خود ندید، چه حافظ فاطمی دل با او نداشت و سرانجام در ۵۳۳ ق با دخالت بهرام، رضوان به بند کشیده شد و نزدیک به ده سال در بند بود تا در ۵۴۳ ق از بند گریخت و به قصد فعالیت‌های سیاسی - نظامی کوشید تا نیرویی فراهم کند، اما در همان سال از پای درآمد (نک: اسامه بن منقذ، ۳۰-۳۲؛ ابن‌میسر، ۸۹؛ ذهبی، همان، ۱۵/۲۰۱).

دیگر وزیر سنی یعنی ابوالحسن علی بن سلّار به عهد خلافت ظافر فاطمی، پس از آنکه سالها امارت بندر اسکندریه - مرکز اقتدار معنوی تسنن - را برعهده داشت، رسماً برای رسیدن به وزارت وارد میدان شد و با سرنگون کردن نجم‌الدین سلیمان بن مّصال وزیر که اسماعیلی مذهب بود و پیشتر برضدّ رضوان هم اقداماتی کرده بود، توانست در ۵۴۴ ق به وزارت دست یابد و تا هنگام قتلش در ۵۴۸ ق خویشتر را بر این مقام حفظ کند (ابن‌ظافر، ص ۱۰۲-۱۰۴؛ ابن‌میسر، ص ۸۹-۹۲؛ مقریزی، *انعاض الحنفاء*، ۳/۱۹۸).

از جمله اقدامات مهم ابن سَلَّار در عهد وزارتش اتحاد با نورالدین زنگی (حاکم سنی مذهب جزیره و شام که حیات خلافت فاطمی را به هیچ روی خوش نمی‌داشت) برضد صلیبیان در شام بود (نک: اسامه ابن منقذ، ۳۹).

اما دیگر وزیر سنی، اسدالدین شیرکوه بود که در آخرین سالهای حکومت فاطمی و از سوی همان نورالدین زنگی برای دخالت در صحنه سیاسی مصر وارد این کشور شد و مدتها به جدال سیاسی - نظامی پرداخت و سرانجام اندک زمانی به وزارت رسید (i) $\text{ÉI}=\text{NM}\text{K}$. پس از درگذشت شیرکوه، چهارمین و آخرین وزیر سنی فاطمیان یعنی صلاح‌الدین بن نجم‌الدین ایوب به وزارت رسید و توانست پس از مدتی خلافت فاطمیان را ساقط کند و مصر را دیگر بار به خلافت سنی عباسیان بازگرداند (درباره برقراری دوباره خطبه خلافت به نام عباسیان در مصر پس از ساقط شدن فاطمیان نک: ادامه همین مقاله؛ نیز: $\text{ÉI} \text{SSJUR}$).

آنچه در این میان آشکارا به چشم می‌آید همان ویژگی مشترکی است که پیشتر برای این وزیران سنی برشمردیم. اینان سیاستمدارانی کاملاً مخالف و معترض نسبت به اوضاع حاکم در مصر بودند و سر آن داشتند که فضای جدیدی در این کشور ایجاد کنند. حضور اکثری مسلمانان سنی در مصر می‌توانست برای این دسته از سیاستمداران امتیازی قابل توجه باشد، اما برای بهره‌گرفتن از این توان بالقوه اجتماعی، تحولاتی خاص و بسترسازی‌هایی مناسب لازم بود و برای رسیدن به این فضای جدید، سیاستهای دقیق مذهبی و راهکارهایی بلند مدت ضرور می‌نمود و وجود دسته‌ای خاص از عالمانی شاخص و تأثیرگذار می‌توانست پاسخی مناسب به این ضرورت باشد و از اینجاست که بررسی روابط برخی عالمان برجسته با وزیران سنی فاطمیان به این پژوهش کمک می‌کند.

روابط ابن عوف و رضوان بن ولخشی

ابوطاهر رشیدالدین عبدالعزیز بن عوف اسکندرانی نَسَب به یک خانواده بزرگ و صاحب نام مالکی مذهب ساکن اسکندریه می‌برد. او در نزد بزرگترین عالم مالکی اسکندریه در آن ایام یعنی ابوبکر محمدبن ولید طرطوشی (د ۵۲۰ ق) به تحصیل حدیث، فقه و دیگر علوم دینی پرداخت (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۱۲۲/۲۱-۱۲۳؛ ابن عماد، ۲/۲۶۸). نزدیکی و بستگی و محبت طرطوشی با وی به مثابه فرزند و خویشی میان همسر طرطوشی و ابن عوف (ابن فرحون، ۹۶/۱) و خاصه آنچه در مقام استادی و شاگردی بین طرطوشی و ابن عوف بود، احتمالاً در ایجاد علایق و عقایدی مشابه در ابن عوف بی‌تأثیر نبوده است. از

اینجاست که شناخت برخی از جنبه‌های شخصیت طرطوشی ما را در شناخت بیشتر ابن عوف یاری می‌کند. طرطوشی خود زاده اندلس بود، اما دانش اندوخته، پرورش یافته و برآمده نظامیه بغداد (ابن خلکان، ۲۶۲/۴-۲۶۵؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۴۹۰/۱۹-۴۹۶؛ ابن عماد، ۶۲/۲-۶۴). او در مذهب تسنن سخت جدی بود و ورودش به اسکندریه بر اهمیت معنوی این شهر در نزد مسلمانان سنی افزود (نک: همانجاها). طرطوشی یک بار در ماجرای «تحریم پنیر روم؟ چنان در مصر هیاهو به پا کرد که افضل، وزیر ارمنی الاصل فاطمیان، سخت سراسیمه و پریشان شد (نک: مقرر، ۵۶۱/۲؛ ابن خلکان، همانجا). او را همچنین شاگردان و پیروان فراوانی بود که همواره در کنارش حاضر بودند (نک: ابن خلکان؛ ذهبی؛ ابن عماد؛ همانجاها). ابن عوف نیز همچون استاد خود، عالمی پرآوازه گشت (ابن عماد، ۲۶۸/۲). او به حیات اعتقادی و اجتماعی تسنن در مقابل هر نوع تهدید بسیار حساس بود، چنانکه یک بار بر رساله‌ای که مسلمانی مرتد بر ضد اسلام نوشته بود، ردیه‌ای نوشت که اهمیت و شهرت یافت (ابن فرحون، ۹۶/۱). باری، مقام علمی والای او و آن همه شاگردان و پیروانی که داشت (نک: ابن جبیر، ۸۶؛ ابن عماد، ۳/۴۸، ۷۸، ۲۱۵؛ یاقوت، ۸۵/۱؛ ذهبی، همان، ۱۲۲/۲۱، ۲۰۱، ۲۷۹، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۳۹؛ ابن فرحون، ۵۲، ۹۵/۱)، در کنار هم‌رأیی او و رضوان بن ولخی در بازگرداندن قدرت به تسنن، نزدیکی این عالم و آن سیاستمدار را بسیار منطقی و ممکن ساخت. مشکلات متعدد سیاسی که هر لحظه رضوان را تهدید می‌کرد و آن آرمان‌ها و اهدافی که وی داشت، بی‌شک بر مشکلات و اهداف ابن عوف نیز تأثیر می‌نهاد. در چنین شرایطی است که توجه به چند گزارش ارزشمند از همگامی این دو چهره لازم می‌نماید. رضوان در ایام سخت درگیری‌های سیاسی خویش، در حالی که خلیفه فاطمی هیچ دل با وی نداشت، با ابن عوف درباره خلع خلیفه به رایزنی پرداخت (ابن تغری بردی، ۲۸۱/۵)، هر چند نمی‌دانیم آیا این تصمیم که البته هرگز به عمل در نیامد برای سرنگونی اساس خلافت فاطمی بود - چنانکه صلاح‌الدین کرد - یا تنها به تغییر خلیفه محدود می‌شد؛ اما بارزترین جلوه همکاری این دو در ساختن یک مدرسه به فرمان رضوان برای ابن عوف رخ نمود. این مدرسه که به زودی در سایه نام استاد نامدار خود «عوفیه» شهرت یافت، مکانی رسمی برای فعالیت‌های ابن عوف بود (نک: ابن فرحون، ۹۶). بی‌شک فعالیت‌های آموزشی و مذهبی وی می‌توانست بستر مناسبی برای رسیدن به اقتدار اجتماعی و سیاسی تسنن در جامعه مصر مهیا کند. بدین ترتیب می‌توان گفت

که ساخت این مدرسه به دست رضوان حکایت از یک سیاست مذهبی خردمندانه داشت که برای درک آن توجه به مکان و زمان ساخت مدرسه ضروری است. رضوان این مدرسه را در ۵۳۲ ق در اسکندریه برپا کرد (قلقشندی، ۴۵۸/۱۰-۴۵۹؛ مقریزی، همان، ۱۶۷/۳)؛ در این ایام او در قاهره بر کرسی لرزان وزارت تکیه داشت و چنان درگیر مبارزه با دشمنان بود که این فرض که مدرسه‌اش را صرفاً در اقدامی خیرخواهانه برپا کرده باشد با منطق سیاسی سازگاری ندارد. توجه به مکان ساخت نیز بسیار مهم است. آنچنان که گفته شد اسکندریه در آن ایام به مرکز فعالیت‌های اجتماعی تسنن برای کسب برتری اجتماعی در مصر تبدیل شده بود و در این زمینه، وجود عالمانی چون طرطوشی و ابن عوف بسیار اهمیت داشت و باز همچنان که اشاره شد، رضوان در مقابل دشمنان سرسخت خود تنها به نیروی اتحاد مسلمانان سنی چشم داشت، نیرویی که پیشتر او را به وزارت رسانیده بود، چنانکه اعلام؟ جهاد؟ توانست نیروی کافی برای سرنگون کردن بهرام در اختیار رضوان قرار دهد و امیران سنی را با وی همراه کند (نک: ذهبی، همان، ۴۰۳/۲۰). در این شرایط بود که حفظ ارتباط مثبت با جامعه تسنن از طریق عالمانی چون ابن عوف اهمیت خویش را نشان می‌داد و بی‌شک سیاستمدارانی چون رضوان به خوبی از این مطلب آگاه بودند.

روابط سلفی و ابن سَلَّار

دیگر عالم نامدار در این گیر و دار، حافظ ابوطاهر احمدبن محمد سلفی اصفهانی (د ۵۷۶ ق) بود. سلفی حدود سال ۴۷۲ ق در اصفهان زاده شد. او شافعی مذهب بود و در اصفهان که در آن ایام از مراکز مهم سیاسی سلجوقیان به شمار می‌رفت به تحصیل پرداخت (ابن خلکان، ۱۰۵/۱-۱۰۷؛ ابن تعزی بردی، ۸۷/۶؛ ابن کثیر، ۳۰۷/۱۲). اصفهان آن روزگار را داعیان اسماعیلی متعددی بود. چند قلعه صعب‌الوصول اسماعیلی نیز در اطراف آن شهر وجود داشت که مایه دردسر حکومت سلجوقی گشته بود (اقبال آشتیانی، ۵۴۷ - ۵۴۸)؛ اما مهم‌تر از این، مدرسه نظامیه این شهر بود، که در آن ایام چنان با سیاست‌ها و برنامه‌های آموزشی - ترویجی خود عرصه را بر اسماعیلیان و هواداران عقاید اسماعیلیه تنگ کرده بود که ایشان کاملاً سرخورده و طرد شده از جامعه به گروهی اربابی یا در قاموس سیاسی امروز تروریستی تبدیل شده بودند (نک: همانجا؛ کسائی، ۲۸). از این رو، می‌توان گفت که فردی تحصیل کرده در نظامیه اصفهان از توانمندی بالایی برای شناخت عقاید و آراء تهدید کننده حیات تسنن برخوردار بود و

براساس آموزش‌های مدرسی و تجارب عملی خود می‌توانست در شرایط بحرانی از حیات اجتماعی - اعتقادی تسنن دفاع کند (نک: کسائی، همانجا؛ نیز $\text{âÇãä}=\text{NMVN}^{\text{M}}$ j). سلفی که از پرورش یافتگان این نظامیه بود و علاوه بر آن، محیط آموزشی مشابهی را نیز در بغداد درک و تجربه کرده بود، راهی مصر شد و در ۵۱۱ ق در اسکندریه اقامت جست (ابن خلکان؛ ابن تغری بردی؛ ابن کثیر؛ همانجاها). مقام والای علمی و شاگردانی که از نقاط مختلف جهان اسلام به سوی وی می‌آمدند (نک: همانجاها)، سیاستمداران هوشیار جبهه تسنن را متوجه سلفی ساخت. این نکته در توجه به لحن خاصی که ابن خلکان در شرح خود از احوال ابن سلّار ارائه می‌دهد به خوبی آشکار می‌گردد. ابن خلکان (۳/ ۴۱۶؛ و نیز گزارشی مشابه از ابن عماد، ۲/ ۱۴۹) در این شرح حال ابتدا با *ظاهر التسنن*? خواندن ابن سلّار از تعصب و پایمردی او در حمایت از تسنن سخن می‌گوید و سپس به عنوان بهترین شاهد بر مدعای خویش به تکریم سلفی از سوی ابن سلّار و مناسبات نیکویی که آن دو داشتند اشاره می‌کند.

همانطور که ارتباط نزدیک فکری و عقیدتی ابن عوف و رضوان ولخشی به بنای مدرسه عوفیه در اسکندریه انجامید، ابن سلّار نیز برای سلفی در اسکندریه مدرسه‌ای برپا نمود (ابن خلکان، همانجا). به نظر می‌رسد همان انگیزه‌ها و عوامل مؤثر در بنای مدرسه ابن عوف در تأسیس این مدرسه نیز مؤثر بوده است. برخی از این انگیزه‌ها و اهداف در گزارشی از ابن عماد حنبلی نهفته است (ابن عماد، ۲/ ۱۴۹). ضمن پرداختن به چگونگی دستیابی ابن سلّار به مقام وزارت، به قتل ابن مصل به دست وی اشاره می‌کند و بلافاصله از تعلق ابن سلّار به تسنن سخن می‌گوید و گویی این امر را در جدال وی برای قدرت، بسیار مهم به‌شمار می‌آورد و سپس به ساخت مدرسه‌ای از سوی ابن سلّار برای سلفی اشاره می‌کند و گویی آن را شاهی گویا بر تعلق ابن سلّار به مذهب تسنن می‌داند. این مدرسه *حافظیه*? نام داشت (ابن حجر عسقلانی، ۱/ ۳۵۱) و ابن خلکان (۱/ ۱۰۵-۱۰۷) به زمان ساخت آن در ۵۴۶ ق یعنی ایام وزارت ابن سلّار تصریح کرده است. پژوهشگر معاصر، عبدالرحیم غنیمه (ص ۱۲۸-۱۲۹)، ساخت این مدرسه را بر اساس یک گزارش مبهم دیگر از ابن خلکان (۳/ ۴۱۶) به عهد امارت ابن سلّار بر اسکندریه می‌رساند و نام آن را نیز برگرفته از نام حافظ فاطمی یعنی خلیفه وقت می‌داند. به نظر می‌رسد که گزارش صریح ابن خلکان صحیح‌تر باشد، زیرا بر اساس آنچه درباره انگیزه‌های ساخت مدرسه ابن عوف گفته آمد، دلایل غنیمه پذیرفتنی نیست و نام مدرسه را نیز باید برگرفته از

لقب ابوطاهر سلفی یعنی؟ الحافظ؟ دانست، چه هم مدارس معمولاً به نام استادان خود خوانده می‌شدند و هم اینکه نهادن نام خلیفه‌ای اسماعیلی و ناتوان از نظر سیاسی بر مؤسسه‌ای کاملاً سنی، آن هم از سوی وزیری متعصب به تسنن بسیار دور از ذهن می‌نماید.

روابط خبوشانی و صلاح‌الدین ایوبی

بی‌شک صلاح‌الدین مهم‌ترین حلقه از زنجیرهٔ وزرای سنی فاطمیان است، چه او بود که توانست سرانجام خلافت فاطمی را ساقط کند. علاوه بر این، باید بدین مطلب نیز توجه داشت که صلاح‌الدین پس از سرنگون کردن فاطمیان، خود بنیان یک حکومت مستقل، یعنی سلسلهٔ ایوبیان را در مصر و شام پی افکند و از طرف خلیفهٔ عباسی لقب سلطان آن دیار یافت. بدین ترتیب، صلاح‌الدین برخلاف وزیران سنی پیش از خود که دوران پرآشوب و کوتاهی برای وزارت داشتند و پیوسته در هجوم دشمنان و رقیبان بودند، فرصتی بسیار مطلوب برای اجرای هر نوع سیاست مذهبی بلند مدت یافت، سیاستهایی که نه تنها در عهد وی، بلکه در عهد جانشینانش نیز می‌توانست دنبال شود. از همین روست که روابط وی با علمای مصر، قدری پیچیده‌تر است، اما با این حال، نوع رابطه وی با خبوشانی در همان فضایی که تاکنون در این مقاله ترسیم شد، به خوبی قابل درک است.

ابوالبرکات محمدبن موفق خبوشانی ملقب به نجم‌الدین خبوشانی که یک سنی شافعی مذهب بود در ۵۱۰ ق در حوالی خبوشان خراسان (یا همان قوچان در شمال شرقی ایران امروزی) زاده شد (نک: ابن خلکان، ۲۳۹/۴-۲۴۰). آنچه مسلم است او در علوم دینی مقامی والا و آوازه‌ای بلند داشت (نک: همانجا؛ ابن عماد، ۲۸۸/۲؛ ذهبی، همان، ۲۰۴/۲۱-۲۰۷). خبوشانی در خراسان دانش آموخته بود. منابع او را از شاگردان محیی‌الدین ابوسعید محمدبن یحیی نیشابوری (مقتول به دست غزان در تهاجم ایشان به نیشابور در ۵۴۸ ق) دانسته‌اند (همانجاها). این محیی‌الدین محمد بن یحیی خود از شاگردان ابوحامد غزالی بود و از بزرگترین عالمان شافعی آن دوران. او سالها مدرّس نظامیهٔ مشهور نیشابور بود و یک چند هم در نظامیهٔ هرات به تدریس پرداخته بود (ابن خلکان، ۲۲۳/۴) و از این‌رو، خبوشانی را باید پرورش یافته یکی از این دو نظامیه دانست که البته کوتاه‌تر بودن طول دوران تدریس محمدبن یحیی در نظامیهٔ هرات و نزدیک‌تر بودن نظامیهٔ نیشابور به زادگاه خبوشانی و اهمیت و اعتبار بیشتر نظامیهٔ نیشابور، پرورش یافتن خبوشانی در این نظامیه را معقول‌تر می‌سازد. خبوشانی مدتی نیز مقیم بغداد بود و سپس به شام رفت (ابن خلکان، ۲۳۹/۴-۲۴۰؛ ابن عماد، ذهبی،

همانجاها) و در آنجا بود که با صلاح‌الدین و پدر وی ارتباط یافت، ارتباطی که نوع و قوت آن بر ما آشکار نیست، هر چند می‌توان با اتکا بر گزارش‌های مربوط به دوران اقامت خبوشانی در مصر (پس از ۵۶۵ ق) که گویی دوره اوج فعالیت‌های اوست، حدس‌هایی در مورد آن ارتباطها زد و آنها را قوی، سازنده و هدفمند برشماییم.

خبوشانی نیز همچون ابن عوف و سلفی، به قدرت یافتن مجدد تسنن در جامعه مصر بسیار توجه داشت و چه بسا در این راه بسیار تندروتر از آنان بود. چهره‌ای که منابع از او بدست می‌دهند صاحب چند ویژگی است؛ مقابله او با خلافت فاطمی که در آن ایام در بستر مرگ بود یکی از این وجوه است. اینکه چرا خبوشانی تنها اندکی پس از به وزارت رسیدن صلاح‌الدین در ۵۶۴ ق (نک: قلقشندی، ۹۱۱/۱۰-۹۸) که گویی مأموریت انحلال خلافت فاطمی را داشت، راهی مصر شد، خود موضوعی درخور تأمل است. انگیزه، زمان دقیق و چگونگی رفتن خبوشانی به مصر مبهم است و او به هنگام ورودش نه به اسکندریه که معمولاً مورد توجه اکثر عالمان غیر بومی بود، بلکه به قاهره رفت که صلاح‌الدین نیز در آنجا اقامت داشت (ابن خلکان، ابن عماد، ذهبی، همانجاها).

گزارش ابن خلکان (۱۱۱/۳) در این زمینه درخور توجه است. اساس این گزارش، خوابی است که عاضد، آخرین خلیفه فاطمی، دیده بود. براساس این گزارش، عاضد در خواب عقربی را می‌بیند که از مسجدی در قاهره بیرون آمده و او را می‌گردد. روز بعد در پی رایزنی‌ها، عاضد کس می‌فرستد تا در همان مسجد جستجو کنند و کسی را که براساس آن خواب تعبیر کرده بودند از او به عاضد آسیبی خواهد رسید و در آن مسجد ساکن است بیابند. فردی را در زی صوفیان می‌یابند که در مسجد ساکن گشته بود. او را می‌آورند و عاضد چون پس از گفتگو با آن صوفی، او را صاحب رمقی برای آسیب رساندن به خود نمی‌بیند، نه آزار بلکه صدقه و یاریش می‌دهد و به مسجد بازمی‌گرداند. این گزارش ابن خلکان که آن را نمونه‌های مشابهی در منابع دیگر نیز هست (برای نمونه، نک: سبکی، ۱۸/۷)، تصریح می‌کند که آن صوفی، نجم‌الدین خبوشانی بوده و ادامه می‌دهد که خواب عاضد البته به واقع گرایید و آن هنگامی بود که صلاح‌الدین در ایام برجیدن فاطمیان، از علمای (سنی) مصر برای قتل عاضد استفتاء کرد و در نظر ایشان چون عاضد عقاید فاسد داشت و اطرافیان او نیز همچون او بودند و او به این حال آنان بی‌توجه، حکم قتلش را جایز دانستند و در این میان گویا خبوشانی از همه بر عاضد سخت‌گیرتر بود. کمترین چیزی که از این مطلب اخیر حاصل می‌شود نقش خبوشانی است در یاری صلاح‌الدین برای نابودی آخرین افراد خاندان فاطمی. اما در تأیید صحت

این گزارش نیز می‌توان به این مطلب اشاره کرد که منابع از احوال صوفیانه و زاهدانه خبوشانی سخن گفته‌اند (نک: ابوشامه، ۴۴۷/۲؛ ابن عماد، ۲۸۸/۲؛ ابن قاضی شهبه، ۴۴/۲).

توجه به یک گزارش نه چندان بی‌ارتباط با این مبحث از سبکی (۱۵/۷) نیز در اینجا خالی از فایده نیست. براساس این گزارش که در آن از فاطمیان با عبارت خصمانه «بنی عبید یهودی؟» یاد می‌شود، خبوشانی پس از ورود به مصر در لعن فاطمیان صراحت نشان داد و چنین بود که فاطمیان از نیات او برضد خویش آگاه شدند و کس فرستادند تا به او رویی خوش نشان و رشوه‌ای گران دهد و به فاطمیان نزدیک سازد یا به سکوت فراخواند، اما خبوشانی از این امر سخت برآشفته و کیسه‌های زر را بر سر آن فرستاده کوفت. واضح است که اساس این گزارش با گزارش‌های دیگر که از خبوشانی هیچ سخن یا عملی را برضد فاطمیان تا زمان سقوط ایشان نشان نمی‌دهند همخوانی ندارد، اما گویی این گزارش شکل بسیار اغراق آمیز همان گزارش پیشین از ابن خلکان باشد که در آن احضار شدن خبوشانی به نزد عاضد و صدقه‌ای که عاضد از سر ترجم به او داد، به این داستان آرمانی و برساخته تبدیل شده است تا فاطمیان را بر باطل و حقیر و خبوشانی را برحق و استوار و آسمانی جلوه‌گر سازد.

موضوع قابل توجه دیگر این که اعلام رسمی ساقط شدن فاطمیان و الحاق مجدد مصر به قلمرو خلافت عباسیان که باید به شکل خطبه‌ای صورت می‌گرفت و صلاح‌الدین به رغم تصویری که منابع از او ارائه می‌دهند و او را صاحب آن همه استواری در اجرای تصمیمات و عزم راسخ در برچیدن فاطمیان می‌دانند، گویا به خاطر ناآگاهی از چگونگی واکنش احتمالی کسان و هواداران دستگاه خلافت فاطمی در برابر این عمل، از اجرای آن هراس داشت^۱ (همانجا)، به وسیله خبوشانی انجام شد (همانجا؛ نیز: ذهبی، همان، ۲۱/۲۰۵؛ ابن قاضی شهبه، ۴۵/۲) و بی‌شک این مهم‌ترین حادثه سیاسی در حیات وی بود.

توجه به این واقعه و نیز زمان ورود خبوشانی به مصر (در ۵۶۵ ق و تنها اندکی پس از به وزارت رسیدن صلاح‌الدین)، محل اقامت وی (قاهره و نه چون دیگر عالمان سنی، اسکندریه) و محتوای گزارش خواب عاضد فاطمی، این فرضیه را مطرح می‌سازد که اساساً رفتن کسانی چون خبوشانی و صلاح‌الدین به مصر جزئی از یک سلسله

۱. البته این مطلب خود در ادامه همان گزارش پیشین از سبکی آمده است و چه بسا تلاش برای عظمت بخشیدن به چهره خبوشانی، این هراس را بر شخصیت صلاح‌الدین تحمیل کرده باشد، وگرنه چنین هراسی با تصویر رایج و معمولی که سایر منابع از او ارائه می‌دهند، سازگاری ندارد.

کوشش‌های هدفمند از سوی جهان تسنن (خاصه دستگاه خلافت عباسی که تجربه کافی برای حذف مخالفان خود داشت) بوده است. برای تقویت این فرضیه می‌توان به یک گزارش ابوشامه در *الروضتین* (۱۹۸/۲) نیز استناد جست؛ وی تصریح می‌کند که امر ساقط کردن فاطمیان، خاصه نماد رسمی آن یعنی قرائت خطبه به نام عباسیان، در یک سلسله مکاتبات مهم و قطعاً سری بین خلیفه مستنجد عباسی، مستضی (فرزند و ولی عهد مستنجد)، نورالدین زنگی و صلاح‌الدین پی‌گیری می‌شد. لحن ابوشامه سلسله مراتب قدرت را به ترتیب از مستنجد، سپس مستضی، نورالدین و صلاح‌الدین به خوبی مشخص می‌کند، بدین ترتیب که مستضی دستورات مستنجد را در این باره به واسطه نورالدین به صلاح‌الدین می‌رسانید و در این کار صلاح‌الدین عملاً نسبت به آن دستورات که از مافوق خود، یعنی نورالدین دریافت می‌کرد، مسئول و موظف بود و نجم‌الدین ایوب، پدر صلاح‌الدین نیز گاه مسئول ابلاغ دستورات نورالدین به فرزند خود می‌گشت؛ در صورت تقویت احتمال صحت فرضیه اخیر، آن حکایات که گفته‌اند صلاح‌الدین بی‌رغبت و بی‌هیچ میلی به عالم سیاست وارد مصر شد و تنها در مصر بود که ناگهان بر آن شد تا وارد میدان سیاست شود و فاطمیان را ساقط کند و صلیبیان را مغلوب سازد (نک: ابوشامه، ۱/۱۵۵؛ ابوالفداء، ۳/۴۷)، سست و بی‌معنی می‌شود.

باری، همچون دو رابطه ابن عوف - رضوان و سلفی - ابن سلار، در اینجا نیز ابن خلکان (۲۳۹/۴-۲۴۰) گزارشی درباره روابط خوبشانی و صلاح‌الدین دارد، حاکی از این که صلاح‌الدین را اعتقاد به علم و سلامت دین خوبشانی بود و از این‌رو، صلاح‌الدین همواره خوبشانی را تکریم می‌کرد و به خود نزدیک می‌کرد. عبارت «صلاح‌الدین... یعتقد فی علمه و دینه (خوبشانی)؟» در انبوه گزارش‌هایی که ابن خلکان ارائه می‌دهد کم‌نظیر است و نشان از ارادت قلبی صلاح‌الدین به خوبشانی دارد. برخی از منابع دیگر نیز با عباراتی مشابه به این مطلب اشاره دارند (ذهبی، *العبر*، ۴/۲۶۲؛ سبکی، ۷/۱۵).

علاوه بر این، در روابط صلاح‌الدین و خوبشانی نیز ما شاهد بر پای مدرسه‌ای هستیم که در نظام تعلیم و تربیت مصر و شام در سراسر دوران ایوبی و حتی در عهد ممالیک دارای جایگاه والایی بود. مدرسه عظیم «صلاحیه» که به روایت ابن جبیر اندلسی (ص ۲۲) چو شهری مستقل بود، به‌دست صلاح‌الدین در ۵۷۲ ق تأسیس شد (ابن خلکان، ۴/۲۴۰؛ سیوطی، ۲/۲۵۷) و احتمالاً تکمیل بنای آن تا ۵۷۵ ق ادامه یافت (نک: *çā Āifu IVRVVS*) و سلطان ایوبی موقوفات بسیاری بدان اختصاص داد که یک نمونه آن جزیره مسکونی و مزروعی فیل در رودخانه نیل در نزدیکی قاهره بود (نک: مقریزی،

المواعظ...، ۱۸۵/۲). امروزه یک کتیبه کوچک که در موزه عربی قاهره نگهداری می‌شود (عقاید فاطمیه) تنها چیزی است که از مدرسه عظیم صلاحیه به یادگار مانده است (این مدرسه در ۱۳۰۹ ق کاملاً ویران شد (نک: عقاید فاطمیه). به رغم کوچکی کتیبه، متن آن حقایق ارزشمندی را آشکار می‌کند؛ براساس آن، صلاح‌الدین این مدرسه را به درخواست خوبشانی برپا کرده است و تنها شافعی مذهباً معتقد به عقاید اشاعره حق تحصیل در آن را داشته‌اند. موضوع برپایی مدرسه صلاحیه به درخواست خوبشانی نه تنها تا آن زمان کم‌سابقه بوده، بلکه بعدها و در سراسر عهد ایوبی و چه بسا پس از ایشان نیز بسیار نادر بوده که عالمی برای تدریس خود از حاکم وقت ساخت مدرسه‌ای را طلب کند؛ گویی خوبشانی همچنانکه از ابن‌خلکان نیز نقل شد، بر صلاح‌الدین نفوذ قوی معنوی داشته است؛ افزون بر این، گویی خوبشانی می‌خواست با تأسیس این مدرسه و استفاده از تمام امکانات موجود آموزشی بکوشد تا طلبه صلاحیه را چنان تربیتی دهد که خود در نظامیه فراگرفته بود.

نتیجه

گروهی از سیاستمداران سنی مصر در اواخر عمر خلافت فاطمی و ابتدای استقرار حکومت ایوبی خواهان اقتدار سیاسی - اجتماعی تسنن در برابر خلافت شیعی فاطمیان بودند. ایشان با اتخاذ راهکارهای سیاسی هدفمندی ابتدا کوشیدند تا مقام وزارت را در اختیار گیرند و سپس موفق شدند خلافت فاطمی را به نفع رقیب سنی آن یعنی خلافت عباسی برچینند. این سیاستمداران سنی بر آن بودند تا در این راه از همدلی و همکاری برخی عالمان نامدار تسنن که خود با واسطه یا بی‌واسطه از دستاوردهای مدارس نظامیه در راه عمومیت بخشیدن به تسنن در جامعه آگاه بودند، بهره‌مند گردند. روابط سازنده با این عالمان که معمولاً به شکل ساخت مدرسه برای تدریس این عالمان جلوه‌گر می‌شد، پیوند سازنده وزیران سنی با جامعه اهل تسنن یعنی جامعه اکثریت در مصر را سبب می‌گشت و سیاستمداران سنی را از این امر منتفع می‌ساخت و از همین رو بود که وزیران سنی فاطمیان به‌رغم همه مشکلات بزرگ سیاسی و نظامی، هرگز از این دسته از سیاستمداران مذهبی خود که از طریق تأسیس مدارس به اجرا در می‌آمد غفلت نورزیدند.

منابع

۱. اقبال آشتیانی، عباس، *تاریخ ایران*، تهران، انتشارات بهزاد، ۱۳۸۲ ش.
۲. ابن اثیر، محمد بن محمد، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق علی شیری، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
۳. ابن تغری بردی، ابوالمحاسن یوسف، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*، قاهره، دارالکتب المصریة، ۱۳۷۵ ق.
۴. ابن جبیر، محمد بن احمد، *رحلة*، بیروت - مصر، دارالکتاب اللبانی - دارالکتاب المصری، [بی تا].
۵. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، *الدرر الكامنة فی أعیان المائة الثامنة*، تحقیق محمد عبدالمعیدخان، حیدرآباد، ۱۹۷۲.
۶. ابن خلکان، احمد بن محمد، *وفیات الاعیان*، تحقیق احسان عباس، بیروت، دار الثقافه، ۱۹۶۸.
۷. ابن صیرفی، علی، *الإشارة إلی من نال الوزارة*، تحقیق عبدالله مخلص، قاهره، المعهد العلمی الفرنسی، ۱۹۲۴.
۸. ابن ظافر، جمال الدین علی، *اخبار الدول المنقطعة*، تحقیق آندره فربه، قاهره، ۱۹۷۲.
۹. ابن عماد حنبلی، عبد الحی بن احمد، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، بیروت، دارالکتب العلمیه، [بی تا].
۱۰. ابن فرحون، ابراهیم بن علی، *الديباج المذهب فی معرفة أعیان علماء المذهب*، بیروت، دارالکتب العلمیه، [بی تا].
۱۱. ابن قاضی شهبه، ابوبکر بن احمد، *الطبقات الشافعية*، تحقیق الحافظ عبدالعلیم خان، بیروت، ۱۴۰۷ ق.
۱۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *البدایة و النهایة*، بیروت، مکتبه المعارف، [بی تا].
۱۳. ابن میسر، محمد بن علی، *أخبار مصر*، تحقیق ایمن فؤاد سید، قاهره، المعهد العلمی الفرنسی لآثار الشریقیة، ۱۹۸۱.
۱۴. ابوالفداء، اسماعیل بن علی، *المختصر فی أخبار البشر*، قاهره، ۱۳۲۵ ق.
۱۵. ابوشامه، عبدالرحمن بن اسماعیل، *کتاب الروضتین فی أخبار الدولتین النوریة و الصلاحیة*، تحقیق ابراهیم الزیبق، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۹۹۷.
۱۶. اسامه بن منقذ، *کتاب الإعتبار*، تحقیق فیلیپ حتی، بیروت، ۱۹۸۱.
۱۷. ذهبی محمد بن احمد، *العبر فی خبر من عبر*، تحقیق صلاح الدین المنجد، کویت، ۱۹۴۸.
۱۸. همو، *سیر أعلام النبلاء*، تحقیق أرناؤوط و عرقسوسی، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ ق.
۱۹. سبکی، عبدالوهاب بن علی، *طبقات الشافعية الكبرى*، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو و محمود محمد الطناحی، قاهره، ۱۹۹۲.
۲۰. سیوطی، عبدالرحمان بن ابی بکر، *حسن المحاضرة فی تاریخ مصر و القاهرة*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، مطبعة الحلبي، ۱۹۶۷.

۲۱. غنیمه، عبدالرحیم، *تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی*، ترجمه نورالله کسائی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
۲۲. قلقشندی، احمد، *صح الاعشى فی صناعة الإنشاء*، قاهره، وزارة الثقافة و الإرشاد القومي، [بی تا].
۲۳. کسائی، نورالله، مقدمه‌ای بر ترجمه کتاب *تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی* اثر عبدالرحیم غنیمه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
۲۴. مقری، احمد بن محمد، *نفع الطیب*، تحقیق احسان عباس، بیروت، دار صادر، ۱۹۶۸.
۲۵. مقربزی، احمد بن علی، *المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الاثار* (الخطط)، بیروت، دارصادر، [بی تا].
۲۶. همو، *اتعاظ الحنفاء بأخبار الائمة الفاطمیین الخلفاء*، تحقیق محمد حلمی محمد احمد، قاهره، المجلس الأعلى للشؤون الإسلامية، ۱۳۸۷-۱۳۹۳ ق.
۲۷. مناوی، محمد، *الوزارة و الوزراء فی العصر الفاطمی*، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۷۰.
۲۸. مؤید فی الدین، هبة الله، *سیرة المؤید فی الدین داعی الدعاة*، تحقیق محمد کامل حسین، قاهره، ۱۹۴۹.
۲۹. یاقوت، حموی، *معجم البلدان*، بیروت، دارالفکر، [بی تا].
- PMK çã ÄĤ=bí Kİp~îî~ ÖÉİ=gKĤ=á Éİ=dKI o ÝÉÉîçáÉ= ÜçáççÖâiÉ
aDyéáÖé-éÜá=^e-ÄĤ=^~âĤI NVPKI
PNK éĤiÉ äĤ=ĤK=^K= KIÜÉj iè äü=^e ÄÜáÄiê É=çÑbÖóéI=İ çâÇçâI
NVRK
POK=^WbAóÄçé-ÉÇá-çÑfä-ã I pÉÇâÇ=ÇÇáçâI i ÉÇÇâI=NVSJMMMOI
NN=îçâK
PPKí ÉI=v~^ÇîI p~ä-Çá=â=bÖziI i ÉÇÇâI NVVK
PQK ~âÇäI=dİçêÖI iÜÉoáÉ=çÑçüÖÉI=bÇÄièÖÜ NVUNK

پرتال جامع علوم انسانی